

## تراژدی یک ملت، و شارلا تانیزم « پیامبران دروغگو» (بخش دوم)

هنوز راه طولانی در پیش داریم، زیرا این بنای جهل، و خرافات، که علناً با حاکمیت عقل و خرد، و آزادی، در ستیز هستند، به خاطر جاه طلبی ها و ثروت اندوزی متولیان آن، از تبلیغ آنها دست نخواهند کشید. به همین جهت نیز بافت فرهنگی، و شعور اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، تا امروز، مخلوطی از خرافات، و باور های بی پایه است، که روند خرد گرایی و حاکمیت عقل و شعور را مانع میشوند. بی جهت نیست که بخش مهمی از ملت، بر این باورند، که باید دستی از غیب برون آید، و مردم ایران را از فقر و بدبختی و عقب ماندگی نجات دهد! در همه دوران های تاریخ طولانی کشور ما، حتی بعضی از روشنفکران، و سخنوران جامعه نیز به این بیماری ما لخوایائی دچار بودند. آقای « دکتر اهورا» نیز پدیده این جامعه بیمار است. اگر یک فرانسوی گفته های آقای « دکتر اهورا» را بر زبان بیاورد، اطرافیان اش، تا دیر نشده، او را به یک بیمارستان روانی منتقل میکنند، خصوصاً مواظب میشوند، که بیمار، به کار های خلاف قانون دست نزند.

اما در ایران چنین نیست، زمانی، توده ای ها در انتظار آمدن « تاواریش» های مسکو بودند، که وارد ایران بشوند، و کشور ما ایران را به « بهشت کمونیزم» تبدیل کنند! چه خانواده و چه انسانهای پاک ولی خوش باور در این راه قربانی شدند! همین امروز یک عده روز شماری میکنند، که بعد از عراق، آمریکا، به ایران حمله بکند، ایران این « سرزمین اهورائی!» را از دست تخم و ترکه « تازیان وحشی» آزاد سازد! یکی از گردانندگان تلویزیون سلطنت طلبان مستقر در لوس آنجلس، با تمام وقاحت، علناً گفته است، که اگر سربازان آمریکا، وارد ایران بشوند، من حاضرم چکمه های این سربازان را ببوسم! این گونه انتظار کشیدن، برای بیرون آمدن دست غیب، و یاری رسانیدن نیرو های ماوراء الطبیعه، و حتی هجوم نیرو های بیگانه، در ادبیات ما، و در بین « روشنفکران» هم روسوخ کرده بود. شاعر « سیاسی!» زمان محمد رضا شاه، مهدی اخوان ثالث در اوج نا امیدی اش از تغییر وضع جامعه، تا آن حد به قهقرا میروید که در یکی از شعر هایش، آشکارا چنین میگوید: « نادری پیدا نخواهد شد امید، کاشکی اسکندری پیدا شود. شعر این شاعر که تخلص اش « امید» بود در این شعر « نا امیدانه» اش، که ناشی از سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است، در انتظار هجوم بیگانهگان به وطن اش است. اگر این شاعر سیاسی ما، یک مقدار مطالعات تاریخی داشت، در انتظار نادر و اسکندر نمیشد، بلکه میرفت دنبال تحقیق، و پژوهش، تا ببیند، ملت های آزاد، چگونه، به دموکراسی دست یافته اند، و از تجربه آنها چیزی می آموخت. آیا نادر ایران را آباد کرده بود، که اگر بیگانگان ویران بکنند، تا حضرات به آرزو هایشان برسند؟ مهدی آخوان ثالث، زیر انتقاد های دیگران، اینبار کلمه نادر را از شعرش حذف کرد، و بجای آن نام کاوه را گذاشت، اما نام اسکندر همچنان در شعر باقی ماند. بی جهت نیست، که بخشی از این « هوطنان» که ادعای آزادی خواهی دارند، در جنگ عراق علیه ایران علناً در خدمت صدام حسین در آمدند، و علیه وطن و ملتشان، با دشمن مهاجم متحد شدند. کسانی که امروز در انتظار حمله آمریکا به ایران هستند، افق دید شان، جلوتر از دیوار های کاخ سفید، بیشتر نمیروند.

حتماً بخشی از هموطنان هم سن و سال من، اگر اهل قلم باشند، بخاطر دارند، که شاعر معروف فروغ فرخزاد، نیز در انتظار ناجی موعود بود. او این انتظار آمدن را در یکی از شعر هایش چنین بیان میکند: من، خواب دیدم که کسی میاید... کسی که مثل هیچکس نیست... کسی که نان را قسمت میکند... و پپسی را قسمت میکند، ... و سینمای فردین را قسمت میکند...»

مرحوم جلال آل احمد هم در انتظار آمدن « سید جلیل القدر» بود! متأسفانه آل احمد قبل از آمدن « سید عالیقدر» در گذشت، و آمدنش را به چشم ندید. « سید عالیقدر وعده قسمت کردن پپسی و سینما را نداده بود، چون این چیز ها را حرام میدانست، اما وعده آب و برق و نفت مجانی را به ملت غرق در تبلیغات خرافات و جهالت دینی دین فروشان را داده بود. « سید عالی قدر، عوض آب و برق و نفت مجانی، گلوله های مرگ را در بین ملت تقسیم کرد، و صدای هر آزادیخواه را به اتهام « مفسد الارض» در گلو خفه کرد، و با دستور ایشان، در تابستان ۱۳۶۷، بیش از ۳۵۰۰ نفر را در طول سه ماه اعدام کردند. تاریخ این جنایت را هرگز فراموش نخواهد کرد. در عوض اعتیاد، فقر آوارگی و بیخانمانی را در افشار جامعه با گشاده دستی « عالمانه، و عارفانه اش!» اش تقسیم کرد!

چرا ناجی ها، و شارلاتانها و حقه بازان سیاسی، و مذهبی، در کشور های دموکراتیک و پیشرفته ظهور نمیکنند؟ آیا از خود تا کنون سؤال کرده اید، که چرا پروردگار عالم، دلاها و روابط خود را به جهان اسلام، جهان دنیای خرافات، جهل و عقب ماندگی میفرستد؟ چرا این پیامبران دروغگو، در هزاره سوم فقط نگران دنیای اسلام هستند؟ خداوند عالم، و ایمان به پروردگار، پاکی، تقوا فضیلت، و معنویت، هیچ ربطی به این حقه بازان ندارند. این شارلاتانها، فقط و فقط از نا آگاهی ملت های خود سوء استفاده میکنند.

در سال ۱۹۹۸، گروه های افراطی اسلام گرای الجزیره، با عملیات تروریستی خود، چند بمب در ساعات بسیار شلوغ و پر رفت آمد مردم در متروی پاریس منفجر کردند، که منجر به کشته و مجروح شدن دهها انسان بیگناه شد. به دنبال این

عملیات، نگرانی مردم، و انتقاد از دولت و دستگاه های حکومتی با لا گرفت. **در نظامهای دموکراتیک، بر خاسته از اراده آزاد ملت، دولت مسئول در برابر نمایندگان برگزیده مردم، وظیفه اساسی و اصلی اش، تامین امنیت جانی، مالی، آزادی فردی، و اجتماعی ملت است.** مسلماً ملت از دولت توضیح میخواستند، که چرا دولت، در اجرای وظیفه اصلی خود قصور کرده است، تا جا نیکه حتی در وطن خود احساس امنیت نمیکند. خوانندگان این موضوع را با واقعیهای جامعه ایران، چه در زمان محمد رضا شاه، و چه در زمان حاضر بخاطر بیاورند، که این دو رژیم، خود با سازمانهای مخفی، باند مافیائی و جنایتکارانشان بزرگترین عامل نا امنی در جامعه بودند، و هستند ایدهها روشنفکر و نویسنده و سیاستور را در «جمهوری اسلامی» تا کنون به قتل رسانیده اند، و کسی از امران و عملان این جنایتها خبر ندارد!

دولت فرانسه میبایستی به ملت خود جواب میداد، تا اعتماد ملت، نسبت به دولت را حفظ بکند. رئیس جمهور فرانسه آقای ژاک شیراک، همراه با مشاورین خود، یک بحث آزاد و مستقیم تلویزیونی با شهروندان فرانسه سازمان دادند، و مردم فرانسه از طریق سیستم رله، و بخشی نیز حاضر در سالن، رئیس جمهور، شخص اول مملکت را مورد سؤال قرار میدادند، و در باره مسائل امنیتی، از رئیس جمهور توضیح میخواستند. در بین شرکت کنندگان در سالن، یک دختر جوان دانشجو، در حالیکه در چند متری رئیس جمهور قرار داشت، ایشان را مخاطب قرار داد و چنین گفت: **آقای رئیس جمهور، من بخاطر چشمان زیبای شما به شما رأی نداده ام، من به شما، بعنوان رئیس جمهور، مسئول تامین جانی، مالی، و آزادی های فردی، و اجتماعی خود و هموطنانم رأی داده ام. اگر من در وطن خود تامین جانی نداشته باشم، وجود این دستگاه عظیم دولت، که هزینه، و حقوق مسئولان آنرا منجمله جناحی را ملت میپردازد، به چه درد میخورد؟**

این جملات، برای خوانندگان ایرانی، که تا کنون در وطن خود، حاکمیت، دموکراسی، مردم سالاری را تجربه نکرده است، و علناً پادشاهان، و روحانیون حکومتی او را صغیر مینامیدند، و هنوز هم مینامند، شاید باور کردنی نباشد. اما باید اضافه بکنم، که این حقوق شهروندی در کشور فرانسه، مفت و مجانی، بدست نیامده است. در این جملات بظاهر سده یک دانشجوی جوان فرانسه، که مستقیماً رئیس جمهور وطن اش را مخاطب قرار میدهد، چکیده، پانصد سال مبارزات فلسفی، اندیشه های سیاسی خفته است، که این اندیشمندان، حتی به قیمت جان شان از آزادی، دموکراسی، و حقوق شهروندی دفاع کرده اند، که در نهایت، با انقلاب کبیر فرانسه، به بار نشسته است. «پیامبران دروغگو» نظیر، دکتر اهورا، و شارلا تانهی حقه باز، پدیده جوامع نظیر ایران هستند، که با یک حکم حکومتی «رهبر روحانی دائم العمران تصابی!» بیش از ۸۰ نشریه را در ایران توقیف میکند، و بیش از ۲۵۰۰ نفر روزنامه نگار، کارمند، کارگرا را بیکار کردند! چه کسی امنیت مالی خانواده های آنها را تامین خواهد کرد، برای حاکمان ایران، مسئله نیست. این حقه بازان و شارلا تانهی در جامعه نظیر ایران میتوانند رشد بکنند، که در آن شاهزاده رضا پهلوی بعد از ۲۷ سال اقامت در امریکا، و دیدن علنی با چشمان، و عقل خود، که جمهوریت، بر سلطنت برتری دارد، در مصاحبه اش، با هفته نامه فرانسوی (le point) علناً میگوید: خانم نور پهلوی، دختر بزرگ ایشان، وارث تاج و تخت ایران هستند! به عبارت دیگر، مسئله این حضرت، مسئله ملت، و سرنوشت مملکت نیست، ایشان فکر جاه مقام، و سلطنت هستند. اگر کسی واقعاً میخواهد به ملت و وطن خود خدمت بکند، آیا حتماً باید شاه باشد؟ روسای جمهوری های نظیر فرانسه آلمان، ایتالیا، اطریش، به وطنشان خدمت نمیکند؟ اگر ایشان چنین شایستگی در خود سراغ دارند، که میتوانند، به ملت، و مملکت خود خدمت بکنند، چرا در یک مبارزه انتخاباتی در چهار چوب یک جمهوری، وارد فعالیت سیاسی نمیشوند؟ در راستای پی گیری رشد شعور و آگاهی سیاسی در جامعه فرانسه، برای اولین بار، برای خوانندگان ایرانی، اندیشه های فلسفی و سیاسی یک فیلسوف قرن ۱۶ فرانسه را که معاصر دوران سلطنت پادشاهان صفویه در ایران است، بطور خلاصه در اینجا به تفسیر و نقد میکشیم، تا خوانندگان، با مقایسه اندیشه های جامعه فرانسه با جامعه ایرانی دوران صفویه عصر حاکمیت آخوند های درباری متحجر الفکر چون ملا باقر مجلسی ها، شیخ بهائی ها، متوجه بشوند، که سرچشمه این تحولات فکری در اروپا کجاست، و آن حاکمیت خرافات، و فساد حکومتی در ایران از کجا ناشی میشوند.

کمتر فیلسوف و متفکری را می توان در جهان سراغ داشت، که در طول زندگی کوتاه ۳۳ ساله اش، و تنها با نوشتن، یک اثر ۴۰ صفحه ای، بتواند، با تکیه به دلائل منطقی و مثال های تاریخی، نشان بدهد، که چگونه ملت ها با دست خود، یوغ بندگی را تا آخر عمر بر گردن میگیرند، و دیکتاتور ها و مستبدان، با تمام حيله و نیرنگ، به قتل و کشتار، چپاول ثروتهای ملتها و به حاکمیت مطلق خود ادامه میدهند.

آنتین دو لا بئوسی (Etienne de La Boetie) در اول نوامبر ۱۵۳۰ میلادی در شهر کوچک (Sarlat) در یک خانواده اشرافی فرانسه به دنیا آمد. بخاطر فوت پدرش، تعلیم و تربیت او را عمویش به عهده گرفت. در قرن شانزدهم رسم بر این بود که خانواده های اشرافی، آموزش و آشنایی به ادبیات را با آموختن زبانهای یونانی و لاتین شروع میکردند. آنتین دو لا بئوسی با تسلط به این دو زبان بسیار غنی، با تاریخ و فلسفه یونان و روم باستان، آشنا شد. او ضمن گرایش به فلسفه افلاطون، و سیسرون، در رشته حقوق ادامه تحصیل داد. در سن ۲۳ سالگی، با اخذ درجه

لیسانس در رشته حقوق از دانشگاه « اورلئان »، بعنوان قاضی و نماینده حقوقی پا دشاہ فرانسه ، در هیات قضات منطقه بردو «Bordeaux» انجام وظیفه کرد. شهرت و پاک دامنی این قاضی جوان در آن ایالت فرانسه شهره عام و خاص شد. متأسفانه این مرد متفکر در سال ۱۵۶۳ ، در سن ۳۳ سالگی بعلت ابتلا به بیماری و با، چشم از جهان بست. شهرت این قاضی جوان ، علاوه بر شخصیت انسانی و علمی اش ، بخاطر نوشتن کتاب مشهوری است ، که از خود بجای گذاشته است. اثر معروف او بنام : « خطابه ای بر بندگی داوطلبانه » ( Discours de la Servitude Volontaire )، با وجود اینکه ۴۰ صفحه بیش نیست، اما تا کنون دهها متفکر و محقق معروف در جهان فلسفه و سیاست ، روی آن تز دکترا و نقد نوشته اند.

قرن شانزدهم ، حد اقل در اروپای غربی ، یک قرن کلیدی از منظر فلسفه سیاسی محسوب میشود. جنگهای مذهبی، قتل عام و ویرانی های ناشی از این جنگها قحطی و گرسنگی ، در طول این قرن اروپا را فرا گرفته بود. همه این جنایتها و کشتار ها ، که هر یک از صاحبان قدرت ، بظاهر بنام خدا و دین ، ولی در حقیقت برای سلطه گری و ارضاً شهوت قدرت ، و ثروت اندوزی راه انداخته بودند، بلاخره این سؤال اساسی را در یک بعد حد اقل قاره اروپا و مراکز علمی و دانشگاهیان متفکر و صاحبان اندیشه گذاشت ، که تا امروز در هزاره سوم ، بعد جهانی بخود گرفته است. این سؤال

ل در دو سطر کوتاه چنین خلاصه میشود: **ما هیت و مشروعیت قدرت حکومتی چیست؟ منشأ دولت چیست؟ مشروعیت دولت از کجا ناشی میشود؟**

وقتی که طی سالیان طولانی ، زنان و ما دران آرژانتینی از رهبران دیکتاتور و خود کامه آرژانتین سراغ شوهران و فرزندانشان را میگرفتند، و قتیکه در پائیز ۱۹۸۹، ساکنان برلین ، دیوار معروف حا کمیت دیکتاتوری کمونیسم را فرو ریختند، و قتیکه ساکنان مسکو در تا بستان ۱۹۹۱ از روی تانک های کود تا چین کمونیست با لا رفتند، و آن کودتا را عقیم گذاشتند، احتمال بسیلر کم است، که این انسانهای آزادیخواه و مبارزان ضد استبداد « خطابه ای بر بردگی داوطلبانه » اتین دو لا بئوسی را خوانده بودند. با وجود این ، همین اثر معروف چه در گذشته و چه امروز ، بطور روشن بیان میکند، که این خود انسانها هستند، که با قبول داوطلبانه، یوغ بردگی و خدمت به حا کم مستبد را بر گردن میگیرند. روزی که مردم اراده بکنند، (با نا فرمانی مدنی) و حاضر بشوند، تن به بردگی ندهند، هیچ قدرت طاغوتی نمیتواند، به حیات خود ادامه بدهد.

لا بئوسی در اثر معروف خود چنین میگوید : (...). «..باز هم حا کم مستبد، تنها ، بریده از مردم، لا زم نیست علیه او قیام کرد. لازم نیست او را از تخت قدرت پائین کشید، حا کم مستبد، خود مظهر شکست است. لازم است که ملت تن به بردگی ندهد. نباید از حا کم مستبد چیزی گرفت، کافی است ، که به او چیزی نداد احتاج نیست که ملت بخود رنج و زحمت بدهد ، و همه چیز را در خدمت حا کم مستبد بگذارد ، و برای خود و آینده اش ، کاری انجام ندهد، کافی است که ملت ، بردگی خود را از حا کم مستبد، پس بگیرد، و خود را بخاطر

بردگی برای حا کم مستبد، از همه چیز محروم نکند.» (از کتاب خطابه ای بر بردگی داوطلبانه، به زبان فرانسه ). اتین دو لا بئوسی زیر بنای نا فرمانی مدنی علیه حا کم مستبد را پانصد سال پیش طرح میکند. در مبارزات آزادیخواهانه ملت های هندوستان و آفریقای جنوبی ، مهاتما گاندی و نلسون ماندلا ، اندیشه های اتین دو لا بئوسی را بکار گرفتند. اتین دو لا بئوسی چند سطر پائین تر ، چنین مینویسد (...). « **وقتی که ساختمانی آتش میگیرد، احتیاج نیست که شما حتماً روی آتش آب بریزید، که خاموش شود، بلکه لازم است**

**که با افزودن هیزم های خشک ، آتش را تند و تیز نکنید.»** لا بئوسی عقیده دارد ، که با مبارزه قهر آمیز علیه استبداد حا کم ، آزادی و دموکراسی حاصل نمیشود، چون ، خود حا کمان بر آمده از انقلاب قهر آمیز ، به نوبه خود تبدیل به حا کمان مستبد میشوند. انقلابهای خونین فرانسه ، روسیه ، و ایران ، بهترین گواه این نظریه هستند. چند لحظه روی این نظریه، لا بئوسی در رابطه با ماهیت حا کم مستبد و رابطه او با ملت را مورد دقت قرار میدهم. با مطالعه نظرات او ، خوانندگان متوجه خواهند شد ، که مثالها و نمونه های ای که او از حا کم مستبد میآورد، با وجود گذشت ۵۰۰ سال ، هنوز هم در طبیعت و رفتار حا کمان مستبد عصر ما ، قابل مشاهده هستند.

لا بئوسی چنین میگوید : «...ما انسانها ، نه تنها با داشتن آزادی ، بدنیا آمده ایم ، بلکه دفاع از آن وظیفه ماست. آزادی انسان بزرگترین ثروت او ست.» لا بئوسی در تائید عقیده و ایمانش ، به آزادی انسان از شاعر معروف ایٹالیایی قرن چهاردهم ، دانته کمک میگیرد، میگوید : **او به جستجوی آزادی خود میرود ، آزادی ای که برای کلیت هستی او آنقدر گرامی است، که میداند ، چه بسا برای دست یافتن به آزادی ممکن است جانش را نیز فدا بکند»** و اضافه میکند: توجه نمیکنند،

که انسانها به آن چیزی تبدیل میشوند، که خود میخواهند، و یا آنچنان به شخصیت انسانی خود بی تفاوت میشوند، که اجازه میدهند، حاکمان مستبد، آنها را به برده خود تبدیل بکنند. سقوط معنوی انسان ناشی از اطاعت کورکورانه او از آداب، و سنتهای خرافی و متحجرانه است. همراه با تولد انسان یک نوع تنبلی نیز بدنیا میآید، که در بعضی از انسانها به طبیعت ثانوی او تبدیل میشود. اگر چه طبیعت انسان، ذاتاً حق آزاد زیستن او را تضمین میکند، و تعیین سرنوشت و آینده هر انسان حق مسلم اوست، اما عادات و رسوم حاکم در بطن جامعه، شخصیت او را میسازند. چگونگی این سقوط و انحراف آن بسیار پیچیده است. آداب و رسوم (ارتجائی و خرافی) نقش بسیار منفی و اساسی را در بروز آن بازی میکنند و انسان را از طبیعت ذاتی خود خارج کرده و در او یک طبیعت ثانوی با محتوای منفی، پدید میآورند. این آداب و رسوم ارتجائی زهر سیالی را در جامعه پخش میکند، که حاکمیت عقل و منطق را در بطن جامعه به خواب میبرد.

این زهر، تمام بذر نیکی را که طبیعت به انسان ارزانی داشته است، از بین میبرد، و میپوساند. انسان از بعد معنوی خارج شده، و به آن درجه سقوط میکند، که حتی ارزشهای انسانی در وجود خود را نیز به فراموشی میسپارد، و امکان باز بر خاستن و روی پای خود ایستادن را از دست میدهد. انسان زیر فشار آداب و سنتهای ارتجاعی و خرافی، زمینه خاموشی نور و روشنائی عقل و خرد را فراهم میسازد، و تا عمق تاریکی و ظلمت پیش میرود. این انسان غرق در تاریکی و ظلمت، از جنبه روحی و روانی خود را برای بردگی حاکم مستبد، آماده میکند و قبول میکند، که یوغ بردگی را برای همیشه، گردن بگیرد.

از نظر لائوسی، دومین عامل سقوط انسان، ماهیت نظام استبدادی است. فراموش نکنیم، همیشه بین ارباب و برده یک رابطه دیالکتیک وجود دارد. هر انسانی تن به بردگی نمیدهد و هر انسانی نیز حاکم مستبد و طاغوت مطلق نمیشود. لائوسی کاملاً این مسئله مهم را میشناسد. او خطر قدرت را که انسانها را تبدیل به دیو و هیولا میکند، آگاه است، و آنرا افشا میکند. لائوسی میگوید: «**قدرت مطلق (Imperium) قدرت مطلق در زبان لاتین)** معرف و افشاگر شخصیت درونی مستبدان است» و تاکید میکند: «در ذات فردی که بر ملت فرمان روائی میکند، همیشه این خطر نهفته است، که او را تبدیل به یک دیکتاتور خود کامه بکند»

استبداد مطلق پادشاهان، در گذشته، و «روحانیون حکومتی» حاکم در ایران امروز، کاملاً نظریه لائوسی را تا نید میکنند. به همین جهت یک فرد آزادیخواه نمیتواند عقلاً و منطقاً سلطنت طلب باشد. خصوصاً در جامعه ای که قرنهای باورهای خرافی، پادشاه را سایه خدا، پدر ملت، در مغزهای ساده اندیشان جای داده است. لائوسی میگوید: «در هر نظام سلطنتی، نطفه استبداد خوابیده است. پادشاه هر لحظه اراده بکند، تبدیل بیک مستبد خود کامه میشود. قدرت یک فرد، همیشه بر گرده یک ملت سنگینی میکند. سلطه گر همیشه مدعی است، که بر جان و مال، ناموس ملت حق حاکمیت، و مالکیت دارد. پادشاه وارث، بر این باور است، که مملکت ملک اوست، و ملت رعایا و نوکران او هستند. حاکم مطلق هم ولو اینکه ممکن است از طرف ملت انتخاب بشود، اما سعی دارد در تاریخ برای خود یک سلسله ثبت کند.

ولایت مطلقه فقیه در ایران امروز، کاملاً نظریه لائوسی را تأیید میکند. از اول انقلاب تا کنون یک عده بسیار محدود «روحانیون حکومتی» بصورت یک سلسله منحصر بطور استبدادی و در ایران حکومت میکنند. (ادامه دارد)

\*پاریس ۱۸ آوریل ۲۰۰۵ به قلم کاظم رنجبر. دکتر در جامعه شناسی سیاسی [kazem.randjbar@wanadoo.fr](mailto:kazem.randjbar@wanadoo.fr)

\*\*-استناد به این مقاله بطور کامل و یا اختصار، با ذکر نام نویسنده، و سایت عصر نو، بلا مانع است.

